بررسی

قدرت مهیب دیوان تفتیش عقاید

«دیوان تفتیش عقاید اسپانیا» در سال ۱۴۷۸ تاسیس و در ۱۸۳۴ برچیده شد. این دوره سه‌ونیم قرن از تاریخ اسپانیا را به خود اختصاص داد و طی آن، این کشور از «شرایط قرون وسطائی» بیرون آمد و به «دوران مدرن» گام نهاد. به همین جهت، سده‌های شانزدهم و هفدهم را معمولا «دوران اولیه اسپانیای مدرن» می‌نامند. اسپانیا سرزمینی «غیرصنعتی» بود که اقتصادش بر پایه «کشاورزی» قرار داشت و جامعه‌اش از «طبقات مختلف» تشکیل می‌شد. در این ۳۵۰ سال، زندگی در چنین سرزمینی به چه چیز شباهت داشت؟ اسپانیا، در واقع، از بقیه اروپا جدا افتاده بود؛ از نواحی کوناگونی شکل گرفته بود که تفاوت سیاسی بسیاری با هم داشتند و دولت مستقر در مادرید می‌کوشید این مناطق متفاوت را «یکپارچه» کند و زیر لوای «یک حکومت» قرار دهد. اسپانیایی‌ها ملتی بودند «شکوفا» و «رو به رشد» که سعی داشتند به هر وسیله‌ای که شده، تفاوت‌های نژادی و فرهنگی میان خویش را از بین ببرند؛ اما در همان حال، «امپراتوری»ای جهانی به وجود آوردند که «خورشید در آن غروب نمی‌کرد» ولی سرانجام «تکه‌تکه» و متلاشی شد. در این سرزمین، «کلیسا»یی نیرومند وجود داشت که درصدد بود «وحدت مذهبی» به وجود آورد و برای رسیدن به این «وحدت»، کاملا آماده بود که سایر چیزها را فدا کند. در طول این سه‌ونیم قرن، بازجویی‌ها و اقدامات «دیوان تفتیش عقاید» در سراسر اسپانیا ادامه‌دار کشد، ترس و وحشتی ژرف در دل جمعیت این کشور آفرید.

درسار. نهادهای سیاسی و اجتماعی، قوانین، آموزش و پرورش، اصول آداب و معاشرت، مُد، فناوری و دیگر بخش‌های جامعه پیوسته متحول می‌شدند و این دگرگونی‌ها به شکل‌های کوناگون، بر زندگی روزمره شهروندان تاثیر می‌گذاشت. ولی از دیگر سو، مضامینی هم بودند که در زندگی مردم «عوامانی نیرومند» به شمار می‌آمدند از قبیل اعتقادات مذهبی محکم، پیوندهستوری و بیگانه‌هراسی. چارچوب و ساختار کلی جامعه با «سرفتی اندک» رو به تحول می‌رفت و در بخش اعظم این دوره «۳۵۰ ساله»، بسیاری از بخش‌های جامعه تقریبا «ثابت» و «بدون تغییر» باقی ماندند. طبقه کشاورز نمی‌توانست سطح زندگی‌اش را به‌سرعت بهبود بخشد؛ طبقات فرادست ثروت کشور را تحت کنترل خود گرفته بودند و «پادشاه» و «نهادهای پادشاه‌ان» نیز در مسائل دادگستری و سیاست خارجی، بالاترین مرجعیت را داشتند. کلیسای کاتولیک رومی که نهادی نیرومند بود و درباره همه چیز اظهار عقیده می‌کرد، در این مورد نیز تصمیم می‌گرفت که مردم چگونه رفتار کند و چگونه بیندیشند و دگراندیشان را با بازوی اجرائی خود سرکوب می‌کرد؛ این بازوی اجرائی همانا نهاد مقدس دیوان تفتیش عقاید بود که در تاریخ بشریت، از نهادهایی است که سابه‌هایی تاریک و درازمدت بر آرمان‌های بشردوستانه افکند. دیوان تفتیش عقاید بر مبنای قوانینی ویژه فعالیت می‌کرد. این قوانین را شاه، پارلمان یا کلیسا تعیین نمی‌کردند. نهاد مقدس این قوانین را وضع می‌کرد و این نکته به‌خوبی نشان می‌دهد که دیوان تفتیش عقاید چه قدرت مهیبی داشت. دوره حکومت زرف در دل جمعیت این کشور افزود.

اکبر رویداد‌هایی را که در این کتاب ذکر شده‌اند، با حوادثی که امروز در جهان رخ می‌دهد مقایسه کنیم. قطعا از لحاظ سیاسی و اجتماعی شباهت‌هایی خواهیم یافت. در دوران اولیه اسپانیای مدرن، میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها و پیروان سایر ادیان، عـدم رواداری مذهبی شـدیدی وجود داشت، شبیه آنچه که امروز میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها (در ایرلند شمالی) و مسلمانان و هندوها (در هند) به چشم می‌خورد. در دوره مورد بحث، اسپانیایی‌ها از سایر اقوام و نژادها نفرت داشتند، نفرتی شبیه آنچه امروز میان آلبانیایی‌ها و صرب‌ها (در کوزوو) می‌بینیم. نفرتی شبیه آنچه امروز میان آلبانیایی‌ها و صرب‌ها (در خون شبیه پاکسازی قومی و نژادی در بالکان و اصول آریایی‌پرستی نازی‌هاست، کمابیش یکسان است. اسپانیا، نهادینه معروف کنفرد آمریکا که به‌شدت با کمونیسم و لیبرالیسم مخالف بود، می‌کوشید با برنگه‌نمایی جیزی به نام «هیچ کمونیسم، آزادی‌های جامعه آمریکا را از میان بردارد. در نتیجه تلاش‌های او، بسیاری از مردم ازجمله هنرمندانی مانند آرتور بر سر چوگنکی پایان جنگ به بحث نشستند. این کنفرانس مقدمه‌ای بود بر معاهده وارسای که در آن متفقین به رسایت ایالات متحده آمریکا و بریتانیا و فرانسه قراردادی خفت‌بار را به آلمان تحمیل کردند که بر مبنای آن آلمان وادار شد غرامت سنگینی به خاطر آغاز جنگ بپردازد.

این کنفرانس قرار بـود بر اسـاس اصـول چهارده‌گانه وودرو ویلسون، رئیس‌جمهور دولت ایالات متحده آمریکا، به وجود تاکید بر برخورداری ملت‌ها از حق تعیین سرنوشت، توسیع مرزهای جدید کشورها بر اساس ترکیب قومی و ملیتی و ایجاد جامعه ملل نظامی جدید از در سطح جهان جایگزین نظم کهن کند و حلحلی عادلانه و پایدار برقرار سـازد. اما این کنفرانس در نهایت به معاهده وارسای منتهی شد که به عقیده اکثریت کارشناسان سیاسی جدید به استعمار کهـن دار و بـا دلایل اصلی جنگ جهانـی دوم و وقایع دیگری محسوب می‌شـود که آثار و تبعات ویرانگر آن تا امروز نیز ادامه دارد. کتاب «پاریس ۱۹۱۹: شش‌ماهی که دنیا را تغییر داد» اثر مارگارت مک‌میلان که به تازگی با ترجمه افشین جاکباز و به همت نشر نو روانه بازار نشر شده تصویری عادلانـه از این کنفرانس و ابعاد شـخصیتی افراد مؤثر و نیز تبعات بلندمدت آن به دست می‌دهد. نویسنده در این اثر، روایتی جذاب از وقایع این کنفرانس سرنوشـت‌ساز ارائه می‌دهد. مک‌میلان تاریخ‌نگار کانادایی، استاد دانشگاه آکسفورد و کالج ترینیتی و دانشگاه تورنتو و کارشناس روابط بین‌الملل است. تخصص او در حوزه امپراتـوری بریتانیا در اواخر قـرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم است.

بازیگران کلیدی

افراد مهـم و مؤثر در کنفرانس صلح عبـارت بودند از توماس وودرو ویلسـون، رئیس‌جمهور دولت آمریکا، لیوید جورج نخسـت‌وزیر بریتانیا و ژرژ کلمانسو نخسـت‌وزیر فرانسه. ویلسون پایه‌گذار جامعه ملل محسوب می‌شـود که عبارت‌ها به «سـازمان ملل» تغییـر نـام داد. او معاهده‌های چهارده‌گانه‌ای بـرای ایجاد صلح فراگیر در جهان تنظیم کرد و بر آن بود که یک سـازمان عریض و طویل جهانی تشکیل دهد که از صلح پاسداری کند و با «حق تعیین سرنوشت» ارتباط داشت. از نظر او برتری‌طلبی کشـوری که قادر شد به این قدرت دست یابد، ایالات متحده آمریکا بود که علی‌رغم تنوع نژادی امکان را یافت که مردمانـی را با نژادها و تیره‌های کوناکون زیر سـقف یک کشـور گرد آورد و آنهـا را نامه زندگی مشترک سیاسی در یک کشور کند.

در مجموع حق تعیین سرنوشت، ویلسون نگاه خوش‌بینانه‌ای به مبارزات جدایی‌خواهان ایرلندی نداشت و همواره با خاطره‌ای بد از آنها یاد می‌کرد. از نظر او با اینکه حق تعیین سرنوشـت حقی قطعـی و اجتناب‌ناپذیر به حساب می‌آمد، اما نمی‌شد آن را با جنگ و خشونت به دست آورد.

از همیـن رو ویلسـون علی‌رغم آنکه دچـید چندان مثبتی بـه بریتانیا نداشـت و در هر فرصتی از برتری آمریکایی‌ها نسبت به بریتانیایی‌ها دفاع می‌کرد، اما اعمال خشـونت‌طلبانه ایرلندی‌ها را تقبیح می‌کرد. ویلسـون از ایرلند هم کتابی مشـترک به همراه ویلیام بولیت، یکی از زیردسـتان ویلسـون، در تحلیل شخصیت او نوشـت: فردی بدنیروداز و در عین حال بزدل بود. او دانش‌آموخته دانشـگاه پرینستون بود و پیش از کسب عنوان ریاسـت‌جمهوری آمریکا، ماجراهای زیادی را برای ریسـیدن به ریاسـت دانشگاه پرینستون از سـر گذرانده بود. او که یک سیاسی معتقد بود، به آرمان صلح مسـیحیت ابراز علاقه می‌کرد و از جنگ بزار بود، اما در عین حال راهکار مشخصی غیر از قطع‌نامه چهارده‌مادی خود برای برقراری صلح در ذهن نداشت.

از نظر فردید او فردی ضعیف‌النفس و به شـدت کینه‌توز بود که فکر می‌کرد قدرت است با یک قرارداد نصفه و نیمه سرنوشت خود را تعیین کنـد و به اصطلاح از آن را از جنگ در امان بدارد. کلمانسـو، نخسـت‌وزیر فرانسه، برخلاف ویلسون فردی بدبین به حساب می‌آمد که معتقد بود این امکان وجود ندارد که جهان را منطبق با خواسـت‌های صلح‌طلبانه خود کرد. او سـوسیال‌دموکراتی بود که سـال‌های پرفراونشیب خدمت‌اش را سر گذرانده بود و علی‌رغم آنکه در ماجرای دریفوس در فرانسـه از این افسر یهودی دفاع کرده بود، به چپ رادیکال دید خوبی نداشـت. او منتقد لنین و سیاسـت‌های وی در روسیه و از این جهت بسیار نگران اوضاع روسیه و انقلاب بلشویکی بود. از نظر او ویلسون فردی بسیار خوش‌بین و ساده‌لوح به حساب می‌آمد که کمان می‌کرد امید است با سیاسـت‌های صلح‌طلبانه خود، جهان را از وضعیت جنده‌تابه و خطرناکی که در آن احتمال جنگ بسـیار بالا بود، خارج کند. کلمانسـو پس از قیام کمون پاریس به لیبرال‌ها و جمهوری‌خواهان پیوسـت و حتـی تاکنون به مثابه معضلی نمودار شـد که جنگ‌های خونین و نسل‌کشـی‌های پرشماری را باعث شد. ازجمله این موارد می‌توان به تشکیل استالین، ایجاد یوگسلاوی و قیمومیت بین‌النهرین توسط انگلسـتان اشاره کرد. در ابتدای کنفرانس پاریس، انگلسـتان و فرانسـه با یکدیگـر توافق کردند که تکه‌پاره‌های عثمانی را در میان خود تقسـیم کنند. سـوریه و لبنان به فرانسـه رسید و فلسـطین، بین‌النهرین و حجاز نصیب بریتانیا شد. پس از آنکه قیمومیت بین‌النهرین به بریتانیا رسـید، این کشور تمام نیروی خود را مصروف تشکیل اسرائیل کرد؛ بهانه آن هم تاریخ و دلبستگی یهودیان به سرزمین فلسطین بـود. بزرگ خاورمیانه وقـت بریتانیا، بالفور هم که علاقـه زیادی به یهودیت داشـت، تمام وقت خود را صرف تشـکیل کشـور یهودی کرد. او سفری به تبعیدگاه داشـت و یهودیان مهاجر استقبال شایان توجهی از او به عمـل آوردند. او در آن موقع به این موضوع جدیدتر توجه کرد که اعراب روی خوش نشـان می‌داد و به‌شدت به دنبال اقتصاد مالی بود. او که فکر کـند که با «حق تعیین سرنوشـت» ارتباط داشـت، از نظر او برتری‌طلبی کشـوری که قادر شد به این قدرت دسـت یابد، ایالات متحده آمریکا بود که علی‌رغم تنوع نژادی امکان را یافت که مردمانـی را با نژادها و تیره‌های کوناکون زیر سـقف یک کشـور گرد آورد و آنهـا را نامه زندگی مشترک سیاسی در یک کشور کند.

در مجموع حق تعیین سرنوشت، ویلسون نگاه خوش‌بینانه‌ای به مبارزات جدایی‌خواهان ایرلندی نداشت و همواره با خاطره‌ای بد از آنها یاد می‌کرد. از نظر او با اینکه حق تعیین سرنوشـت حقی قطعـی و اجتناب‌ناپذیر به حساب می‌آمد، اما نمی‌شد آن را با جنگ و خشونت به دست آورد.

از همیـن رو ویلسـون علی‌رغم آنکه دچـید چندان مثبتی بـه بریتانیا نداشـت و در هر فرصتی از برتری آمریکایی‌ها نسبت به بریتانیایی‌ها دفاع می‌کرد، اما اعمال خشـونت‌طلبانه ایرلندی‌ها را تقبیح می‌کرد. ویلسـون از ایرلند هم کتابی مشـترک به همراه ویلیام بولیت، یکی از زیردسـتان ویلسـون، در تحلیل شخصیت او نوشـت: فردی بدنیروداز و در عین حال بزدل بود. او دانش‌آموخته دانشـگاه پرینستون بود و پیش از کسب عنوان ریاسـت‌جمهوری آمریکا، ماجراهای زیادی را برای ریسـیدن به ریاسـت دانشگاه پرینستون از سـر گذرانده بود. او که یک سیاسی معتقد بود، به آرمان صلح مسـیحیت ابراز علاقه می‌کرد و از جنگ بزار بود، اما در عین حال راهکار مشخصی غیر از قطع‌نامه چهارده‌مادی خود برای برقراری صلح در ذهن نداشت.

> **اندیشه سوسیالیستی ابتدا از روسیه تزاری و بعد عمدتا از اتحاد شوروی و در گونه‌ای استالینیستی به ایران رسید. اکثر موجین تاثیر سوسیالیسم را در ایران نوعی تقلید فکری و سیاسی محض و عمدتا منفی ارزیابی می‌کنند. به‌نظر من اما سوسیالیسم وجهی مهم از مدرنیته ایرانی است که در کنار وجود رقیب معاصرش خلاق و تاثیرگذار بوده است. کارنامه سوسیالیسم ایرانی، با توجه به گونه‌های متفاوت آن، نشان می‌دهد الگوهای اصلاحات اجتماعی در ایران قرن بیستم ملهم از آن بوده‌اند. بدون تردید اندیشه چپ و ایرانی نقش اساسی داشته است، علیرغم اینکه این نقش را مثبت یا منفی ارزیابی کنیم**

■ تعریف کلی شما از روشنفکر چیست؟ به نظر شما رابطه روشنفکران ایرانی با قدرت در برهه‌های مختلف تاریخ معاصر ایران همچون مشروطه، برآمدن رضاشاه و حوادث منتهی به انقلاب چگونه بود؟

در این کتاب مفهوم روشنفکر با تعریف رایج آن که متردف روشـن‌بین و متفرقی اسـت فرق دارد. من روشـنفکران را کلا به معنای کسـانی که به‌صورت جرگه‌ای از فکری و تولید فرهنگی می‌کنند تعریف کرده‌ام. این تعریف شـامل روشـنفکران دوران پیشـامدرن هم می‌شـود مثل دبوانیـان. آموزگاران و اصحاب دانـش‌های تخصصی و مدونی -که گـروه اخیر معادل «علما»

هم شرقی، هم غربی: تاریخ روشنفکری مدرنیته ایرانی
افشین متین‌عسگری
ترجمه: حسن فشارکی
نشر شیرازه کتاب ها

زندگی روزمره در اسپانیای دوره تفتیش عقاید
جیمز ام. اندرسن
ترجمه: سعید دروری
مؤسسه انتشارات نگاه
قیمت: ۱۶۵۰۰۰ تومان

گفت‌وگو با افشین متین‌عسگری به مناسبت انتشار کتاب «هم شرقی، هم غربی؛ تاریخ روشنفکری مدرنیته ایرانی»

نقش اساسی اندیشه چپ در مدرنیته ایرانی

علی سالم

اولیـن جریان‌های روشـنفکری در ایران از عهـد قاجار، پس از شکسـت‌های ایـران از روسـیه و آگاهی نسـبت‌به «مسـئله عقب‌ماندگی» شـکل گرفت و زمینه‌سـاز انتقال مشروطه شد. درباره تاریخ روشنفکری ایرای در چهار دهه گذشته پژوهش‌های «دامنه‌داری انجام شده اسـت. در میان پژوهشگرانی که به تاریخ و بررسی سـنت‌های مختلف فکری در ایران معاصر پرداخته‌اند، می‌توان از سـعید امیرارجمند، بروانـد آبراهامیان، حمید دباشی، مهـرزاد بروجردی، علی قیصری، نکین نبوی، علی میرسـاپی، فرزین وحـدت و محمد توکلی‌طرقی نام برد. جدیدترین پژوهش در این زمینه اثری اسـت به قلم افشـین متین‌عسگری با عنوان «هم شـرقی، هم غربی: تاریخ روشـنفکری مدرنیتـه ایرانی» (انتشـارات دانشـگاه کمبریج، ۲۰۱۸). این کتاب کـه به‌تازگی با ترجمه حسن فشارکی و به همت نشر «شیرازه» روانه بازار شده، درباره نقش روشنفکران در ورود مدرنیته به ایران از زمان انقلاب مشروطه تا پایان دهه ۱۳۵۰ شمسی است. به گفته متین‌عسـگری در مقدمه کتاب: «رشـته تاریخ‌نگاری روشـنفکری ایرانی، به چند کتاب انگلیسی محدود می‌شود که عمدتا در توضیح آنکه چگونه انقلابی تودهای بـه جمهوری اسلامی انجامید، نوشته شده‌اند. تباین انقلاب ایـران با الگوهای آشـنای مدرنیتـه، آن را به نمادی از فراسـرمایه «وضعیت پسـت‌مدرن» تبدیـل کـرد. به‌ویـژه «ایدئولوژی اسـلامی» پیـروز در انقلاب ایران عمدتا چالشـی بود در برابر «فراولویت‌های» مارکسیـم. دموکراسی لیبـرال. مدرنیزاسـیون و سکولاریزاسـیون». نویسـنده هدف این کتـاب را تکمیل و در عین حال نقد پژوهش‌های موجـود در این زمینه می‌داند به‌وسیله رویکرد به تاریخ روشنفکری ایران مدرن در دوران چشم‌انداز تباریخ تطبیقی جهانی.

فبلا.- «تاریخ‌شناسـی مدرنیتـه آمرانـه: الگـوی روسـی- عثمانی» بحـث کلی کتاب را بـرای مورد خاص مدرنتیـه ایرانی، ازطریق چالش دریافت‌هـای تاریخ‌نگاری مرسـوم ایران «بیشـامدرن» مطـرح می‌کند. این مبحث تداوم بی‌وقفـه در «تاریخ ایرانی» را رد می‌کنـد و به جای آن، تمایزی قاطع و روشـن بیـن ایران به مثابه دولت-ملـت مدرن و تاریخ پیشـامدرن ایران را به مثابه یک امپراتوری می‌نشـاند. فبلا.- «حلقه برلیـن: تدوین جهان‌بینی برای ملی‌گرایی ایرانی»، خاسـتگاه‌های روشـنفکری ملی‌گرایی ایران مدرن و بویژه متین‌عسگری را در دوران قریبـاً برای خوانندگان به بعضی از جنبه‌های کوناگون زندگی روزمره اسپانیایی‌ها در اختیار خوانندو قرار گیـرد. در راستای این هدف نیز منابع کوناگونی بررسی شده‌اند که بعضی از آنهـا از همان دوره به جا مانده‌اند و امروز به دسـت ما رسـیده‌اند و برخی دیگر منابع اطلاعات کلی به شمار می‌آیند. اسامی اشخاص نیز با همان املا و تلفظ اسپانیایی در کتاب ذکر شده است.

اکـر رویداد‌هایی را که در این کتاب ذکر شـده‌اند، بـا حوادثی که امروز در جهان رخ می‌دهد مقایسـه کنیم، قطعا از لحاظ سیاسـی و اجتماعی شباهت‌هایی خواهیم یافت. در دوران اولیه اسپانیای مدرن، میـان کاتولیک‌ها و پروتسـتان‌ها و پیروان سـایر ادیان، عـدم رواداری مذهبی شـدیدی وجود داشت، شـبیه آنچه که امروز میان کاتولیک‌ها و پروتسـتان‌ها (در ایرلند شمالی) و مسـلمانان و هندوها (در هند) به چشم می‌خورد. در دوره مورد بحث، اسپانیایی‌ها از سایر اقوام و نژادها نفرت داشـتند، نفرتی شبیه آنچه امروز میان آلبانیایی‌ها و صرب‌ها (در کوزوو) می‌بینیم. نفرتی شبیه آنچه امروز میان آلبانیایی‌ها و صرب‌ها (در خون شـبیه پاکسـازی قومی و نژادی در بالکان و اصول آریایی‌پرسـتی نازی‌هاسـت، کمابیـک نازی‌ها دقیقا همچون دیـوان تفتیش عقاید. سانسور شدیدی در جامعه اعمال کردند و کتب بی‌شماری را سوزاندند. جـوزف مک‌کارتی (از ۱۹۱۰ تا ۱۹۵۷) نماینده معروف کنفرد آمریکا که به‌شدت با کمونیسم و لیبرالیسم مخالف بود، می‌کوشید با برنگه‌نمایی جیزی به نام هیچ کمونیسم، آزادی‌های جامعه آمریکا را از میان بردارد. در نتیجه تلاش‌های او، بسیاری از مردم ازجمله هنرمندانی مانند آرتور بر سـر چوگنکی پایان جنگ به بحث نشستند. این کنفرانس مقدمه‌ای بود بر معاهده وارسـای که در آن متفقین به رسایت ایالات متحده آمریکا و بریتانیا و فرانسـه قراردادی خفت‌بار را به آلمـان تحمیل کردند که بر مبنای آن آلمان وادار شد غرامت سنگینی به خاطر آغاز جنگ بپردازد.

ایـن کنفرانـس قرار بـود بر اسـاس اصـول چهارده‌گانه وودرو ویلسـون، رئیس‌جمهور دولت ایالات متحده آمریکا، به وجود تاکید بر برخورداری ملت‌ها از حق تعیین سرنوشت، توسیع مرزهای جدید کشورها بر اساس ترکیب قومی و ملیتی و ایجاد جامعه ملل نظامی جدید از در سـطح جهان جایگزین نظم کهن کند و حلحلی عادلانه و پایدار برقرار سـازد. اما این کنفرانس در نهایت به معاهده وارسای منتهی شد که به عقیده اکثریت کارشناسان سیاسی جدید به اسـتعمار کهـن دار و از دلایل اصلی جنگ جهانـی دوم و وقایع دیگری محسـوب می‌شـود که آثار و تبعات ویرانگر آن تا امروز نیز ادامه دارد. کتاب «پاریس ۱۹۱۹: شـش‌ماهی که دنیا را تغییر داد» اثر مارگارت مک‌میلان که به تازگی با ترجمه افشین جاکباز و به همت نشر نو روانه بازار نشر شده تصویری عادلانـه از این کنفرانس و ابعاد شـخصیتی افراد مؤثر و نیز تبعات بلندمدت آن به دست می‌دهد. نویسنده در این اثر، روایتی جذاب از وقایع این کنفرانس سرنوشـت‌ساز ارائه می‌دهد. مک‌میلان تاریخ‌نگار کانادایی، استاد دانشگاه آکسفورد و کالج ترینیتی و دانشگاه تورنتو و کارشناس روابط بین‌الملل است. تخصص او در حوزه امپراتـوری بریتانیا در اواخر قـرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم است.

بازیگران کلیدی

افراد مهـم و مؤثر در کنفرانس صلح عبـارت بودند از توماس وودرو ویلسـون، رئیس‌جمهور دولت آمریکا، لیوید جورج نخسـت‌وزیر بریتانیا و ژرژ کلمانسـو نخسـت‌وزیر فرانسه. ویلسون پایه‌گذار جامعه ملل محسوب می‌شـود که عبارت‌ها به «سـازمان ملل» تغییـر نـام داد. او معاهده‌های چهارده‌مادی بـرای ایجاد صلح فراگیر در جهان تنظیم کرد و بر آن بود که یک سـازمان عریض و طویل جهانی تشکیل دهد که از صلح پاسداری کند و با «حق تعیین سرنوشت» ارتباط داشت. از نظر او برتری‌طلبی کشـوری که قادر شد به این قدرت دسـت یابد، ایالات متحده آمریکا بود که علی‌رغم تنوع نژادی امکان را یافت که مردمانـی را با نژادها و تیره‌های کوناکون زیر سـقف یک کشـور گرد آورد و آنهـا را نامه زندگی مشترک سیاسی در یک کشور کند.

در مجموع حق تعیین سرنوشت، ویلسون نگاه خوش‌بینانه‌ای به مبارزات جدایی‌خواهان ایرلندی نداشت و همواره با خاطره‌ای بد از آنها یاد می‌کرد. از نظر او با اینکه حق تعیین سرنوشـت حقی قطعـی و اجتناب‌ناپذیر به حساب می‌آمد، اما نمی‌شد آن را با جنگ و خشونت به دست آورد.

از همیـن رو ویلسـون علی‌رغم آنکه دچـید چندان مثبتی بـه بریتانیا نداشـت و در هر فرصتی از برتری آمریکایی‌ها نسبت به بریتانیایی‌ها دفاع می‌کرد، اما اعمال خشـونت‌طلبانه ایرلندی‌ها را تقبیح می‌کرد. ویلسـون از ایرلند هم کتابی مشـترک به همراه ویلیام بولیت، یکی از زیردسـتان ویلسـون، در تحلیل شخصیت او نوشـت: فردی بدنیروداز و در عین حال بزدل بود. او دانش‌آموخته دانشـگاه پرینستون بود و پیش از کسب عنوان ریاسـت‌جمهوری آمریکا، ماجراهای زیادی را برای ریسـیدن به ریاسـت دانشگاه پرینستون از سـر گذرانده بود. او که یک سیاسی معتقد بود، به آرمان صلح مسـیحیت ابراز علاقه می‌کرد و از جنگ بزار بود، اما در عین حال راهکار مشخصی غیر از قطع‌نامه چهارده‌مادی خود برای برقراری صلح در ذهن نداشت.

از نظر فردید او فردی ضعیف‌النفس و به شـدت کینه‌توز بود که فکر می‌کرد قدرت است با یک قرارداد نصفه و نیمه سرنوشت خود را تعیین کنـد و به اصطلاح از آن را از جنگ در امان بدارد. کلمانسـو، نخسـت‌وزیر فرانسه، برخلاف ویلسون فردی بدبین به حساب می‌آمد که معتقد بود این امکان وجود ندارد که جهان را منطبق با خواسـت‌های صلح‌طلبانه خود کرد. او سـوسیال‌دموکراتی بود که سـال‌های پرفراونشیب خدمت‌اش را سر گذرانده بود و علی‌رغم آنکه در ماجرای دریفوس در فرانسـه از این افسر یهودی دفاع کرده بود، به چپ رادیکال دید خوبی نداشـت. او منتقد لنین و سیاسـت‌های وی در روسیه و از این جهت بسیار نگران اوضاع روسیه و انقلاب بلشویکی بود. از نظر او ویلسون فردی بسیار خوش‌بین و ساده‌لوح به حساب می‌آمد که کمان می‌کرد امید است با سیاسـت‌های صلح‌طلبانه خود، جهان را از وضعیت جنده‌تابه و خطرناکی که در آن احتمال جنگ بسـیار بالا بود، خارج کند. کلمانسـو پس از قیام کمون پاریس به لیبرال‌ها و جمهوری‌خواهان پیوسـت و حتـی تاکنون به مثابه معضلی نمودار شـد که جنگ‌های خونین و نسل‌کشـی‌های پرشماری را باعث شد. ازجمله این موارد می‌توان به تشکیل استالین، ایجاد یوگسلاوی و قیمومیت بین‌النهرین توسط انگلسـتان اشاره کرد. در ابتدای کنفرانس پاریس، انگلسـتان و فرانسـه با یکدیگـر توافق کردند که تکه‌پاره‌های عثمانی را در میان خود تقسـیم کنند. سـوریه و لبنان به فرانسـه رسید و فلسـطین، بین‌النهرین و حجاز نصیب بریتانیا شد. پس از آنکه قیمومیت بین‌النهرین به بریتانیا رسـید، این کشور تمام نیروی خود را مصروف تشکیل اسرائیل کرد؛ بهانه آن هم تاریخ و دلبستگی یهودیان به سرزمین فلسطین بـود. بزرگ خاورمیانه وقـت بریتانیا، بالفور هم که علاقـه زیادی به یهودیت داشـت، تمام وقت خود را صرف تشـکیل کشـور یهودی کرد. او سفری به تبعیدگاه داشـت و یهودیان مهاجر استقبال شایان توجهی از او به عمـل آوردند. او در آن موقع به این موضوع جدیدتر توجه کرد که اعراب روی خوش نشـان می‌داد و به‌شدت به دنبال اقتصاد مالی بود. او که فکر کنـد که با «حق تعیین سرنوشـت» ارتباط داشـت، از نظر او برتری‌طلبی کشـوری که قادر شد به این قدرت دسـت یابد، ایالات متحده آمریکا بود که علی‌رغم تنوع نژادی امکان را یافت که مردمانـی را با نژادها و تیره‌های کوناکون زیر سـقف یک کشـور گرد آورد و آنهـا را نامه زندگی مشترک سیاسی در یک کشور کند.

در مجموع حق تعیین سرنوشت، ویلسون نگاه خوش‌بینانه‌ای به مبارزات جدایی‌خواهان ایرلندی نداشت و همواره با خاطره‌ای بد از آنها یاد می‌کرد. از نظر او با اینکه حق تعیین سرنوشـت حقی قطعـی و اجتناب‌ناپذیر به حساب می‌آمد، اما نمی‌شد آن را با جنگ و خشونت به دست آورد.

از همیـن رو ویلسـون علی‌رغم آنکه دچـید چندان مثبتی بـه بریتانیا نداشـت و در هر فرصتی از برتری آمریکایی‌ها نسبت به بریتانیایی‌ها دفاع می‌کرد، اما اعمال خشـونت‌طلبانه ایرلندی‌ها را تقبیح می‌کرد. ویلسـون از ایرلند هم کتابی مشـترک به همراه ویلیام بولیت، یکی از زیردسـتان ویلسـون، در تحلیل شخصیت او نوشـت: فردی بدنیروداز و در عین حال بزدل بود. او دانش‌آموخته دانشـگاه پرینستون بود و پیش از کسب عنوان ریاسـت‌جمهوری آمریکا، ماجراهای زیادی را برای ریسـیدن به ریاسـت دانشگاه پرینستون از سـر گذرانده بود. او که یک سیاسی معتقد بود، به آرمان صلح مسـیحیت ابراز علاقه می‌کرد و از جنگ بزار بود، اما در عین حال راهکار مشخصی غیر از قطع‌نامه چهارده‌مادی خود برای برقراری صلح در ذهن نداشت.

از نظر فردید او فردی ضعیف‌النفس و به شـدت کینه‌توز بود که فکر می‌کرد قدرت است با یک قرارداد نصفه و نیمه سرنوشت خود را تعیین کنـد و به اصطلاح از آن را از جنگ در امان بدارد. کلمانسـو، نخسـت‌وزیر فرانسه، برخلاف ویلسون فردی بدبین به حساب می‌آمد که معتقد بود این امکان وجود ندارد که جهان را منطبق با خواسـت‌های صلح‌طلبانه خود کرد. او سـوسیال‌دموکراتی بود که سـال‌های پرفراونشیب خدمت‌اش را سر گذرانده بود و علی‌رغم آنکه در ماجرای دریفوس در فرانسـه از این افسر یهودی دفاع کرده بود، به چپ رادیکال دید خوبی نداشـت. او منتقد لنین و سیاسـت‌های وی در روسیه و از این جهت بسیار نگران اوضاع روسیه و انقلاب بلشویکی بود. از نظر او ویلسون فردی بسیار خوش‌بین و ساده‌لوح به حساب می‌آمد که کمان می‌کرد امید است با سیاسـت‌های صلح‌طلبانه خود، جهان را از وضعیت جنده‌تابه و خطرناکی که در آن احتمال جنگ بسـیار بالا بود، خارج کند. کلمانسـو پس از قیام کمون پاریس به لیبرال‌ها و جمهوری‌خواهان پیوسـت و حتـی تاکنون به مثابه معضلی نمودار شـد که جنگ‌های خونین و نسل‌کشـی‌های پرشماری را باعث شد. ازجمله این موارد می‌توان به تشکیل استالین، ایجاد یوگسلاوی و قیمومیت بین‌النهرین توسط انگلسـتان اشاره کرد. در ابتدای کنفرانس پاریس، انگلسـتان و فرانسـه با یکدیگـر توافق کردند که تکه‌پاره‌های عثمانی را در میان خود تقسـیم کنند. سـوریه و لبنان به فرانسـه رسید و فلسـطین، بین‌النهرین و حجاز نصیب بریتانیا شد. پس از آنکه قیمومیت بین‌النهرین به بریتانیا رسـید، این کشور تمام نیروی خود را مصروف تشکیل اسرائیل کرد؛ بهانه آن هم تاریخ و دلبستگی یهودیان به سرزمین فلسطین بـود. بزرگ خاورمیانه وقـت بریتانیا، بالفور هم که علاقـه زیادی به یهودیت داشـت، تمام وقت خود را صرف تشـکیل کشـور یهودی کرد. او سفری به تبعیدگاه داشـت و یهودیان مهاجر استقبال شایان توجهی از او به عمـل آوردند. او در آن موقع به این موضوع جدیدتر توجه کرد که اعراب

> **من مدرنیته را به تعریف مجرد و آرمانی آن – ملا به روایت کانت یا هابرماس و مبتنی بر ذهنیت انتقادی و خودمختار- محدود نمی‌کنم. برعکس آن را یک دوران مشخص تاریخی، با خصوصیات بارز این دوران، می‌دانم؛ دوران و خصوصیاتی که سراپا تضادمند هستند. مدرنیته هم سرمایه‌داری را دربر می‌گیرد و هم سوسیالیسم و کمونیسم را. هم گونه‌های مختلف دموکراسی را شامل می‌شود و هم فاشیسم را. در دوران مدرن هم برآمدن اندیشه انتقادی و رهایی را و هم تاریک‌اندیشی مدرن و برآمدن ایدئولوژی‌های سیاسی کور و ارتجاعی را**

■ تعریف کلی شما از روشنفکر چیست؟ به نظر شما رابطه روشنفکران ایرانی با قدرت در برهه‌های مختلف تاریخ معاصر ایران همچون مشروطه، برآمدن رضاشاه و حوادث منتهی به انقلاب چگونه بود؟

در این کتاب مفهوم روشنفکر با تعریف رایج آن که مترادف روشـن‌بین و مترقی اسـت فرق دارد. من روشـنفکران را کلا به معنای کسـانی که به‌صورت جرگه‌ای فکر و کنش و تولید فرهنگی می‌کنند تعریف کرده‌ام. این تعریف شـامل روشـنفکران دوران پیشـامدرن هم می‌شـود مثل دبوانیـان. آموزگاران و اصحاب دانـش‌های تخصصی و مدونی -که گـروه اخیر معادل «علما»

> **اندیشه سوسیالیستی ابتدا از روسیه تزاری و بعد عمدتا از اتحاد شوروی و در گونه‌ای استالینیستی به ایران رسید. اکثر موجین تاثیر سوسیالیسم را در ایران نوعی تقلید فکری و سیاسی محض و عمدتا منفی ارزیابی می‌کنند. به‌نظر من اما سوسیالیسم وجهی مهم از مدرنیته ایرانی است که در کنار وجود رقیب معاصرش خلاق و تاثیرگذار بوده است. کارنامه سوسیالیسم ایرانی، با توجه به گونه‌های متفاوت آن، نشان می‌دهد الگوهای اصلاحات اجتماعی در ایران قرن بیستم ملهم از آن بوده‌اند. بدون تردید اندیشه چپ و ایرانی نقش اساسی داشته است، علیرغم اینکه این نقش را مثبت یا منفی ارزیابی کنیم**

■ تعریف کلی شما از روشنفکر چیست؟ به نظر شما رابطه روشنفکران ایرانی با قدرت در برهه‌های مختلف تاریخ معاصر ایران همچون مشروطه، برآمدن رضاشاه و حوادث منتهی به انقلاب چگونه بود؟

در این کتاب مفهوم روشنفکر با تعریف رایج آن که مترادف